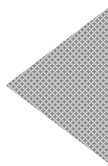


دیدگاه‌های حاکم بر سیستم تصمیم‌گیری آمریکا در قبال ایران (۲۰۱۰-۲۰۰۸ میلادی)



مجید اسکندری^۱

(تاریخ دریافت ۸۸/۹/۲۳ - تاریخ تصویب ۸۹/۳/۳۰)

چکیده

طی دو سال اخیر دولت آمریکا در مسیر سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه خود علیه ایران، تلاش‌های چندگانه‌ای را برای تحمیل خواسته‌های ناروای واشنگتن به تهران صورت داد. مهم‌ترین عرصه اینگونه خط‌مشی‌ها در مخالفت دولت حاکم آمریکا با حق مسلم ایران در بهره‌گیری صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای می‌باشد. با روی کار آمدن باراک اوباما، او تلاش نمود سیاست خود در مقابل ایران را به گونه‌ای متفاوت به نمایش بگذارد و سعی کرد با اتخاذ روش‌ها و رفتارهای مناسب از قبیل ارسال پیام تبریک به ایرانیان در عید نوروز و عذرخواهی از دخالت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد، تلاش بیشتری در جهت کاستن از تنش‌های موجود میان ایران و آمریکا سامان دهد تا زمینه مذاکره با ایران را فراهم آورد. تهران نیز همواره سعی داشته با ارسال علائمی روشن، این پیام را به شکلی شفاف به واشنگتن مخابره کند و نشان دهد که ایران با رعایت خواسته‌های مشروعش حاضر است گام‌های مثبتی در این زمینه بردارد. با این حال، روند مشاجرات ایدئولوژیک به سمتی رفت که دولت آمریکا با اعمال تحریم‌های جدید در قبال پرونده هسته‌ای ایران، همچنان تلاش‌های خود برای محدود نمودن این کشور در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و

۱- کارشناس ارشد علوم سیاسی و پژوهشگر دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام، top_poletic@yahoo.com

منطقه‌ای را به منصفه عمل درآورد، اما در نهایت برآیند کلیه وجوه خط مشی‌های ایالات متحده علیه ایران، ناکامی آن در بازداشتن تهران برای بهره‌گیری از حقوق مسلم خویش بود. مقاله پیش روی در پی پاسخ به این سؤال است که طی دو سال اخیر یعنی از اواخر دوران زمامداری جورج دبلیو. بوش تا روی کار آمدن باراک اوباما در کاخ سفید، چه رویکردها و دیدگاه‌هایی بر سیستم تصمیم‌گیری ایالات متحده در قبال ایران حاکم بوده و هم اکنون نیز در جریان است؟ فرضیه مقاله این است که با وجود اعمال تحریم‌های جدید آمریکا علیه ایران، گمان می‌رود در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما، بر اولویت قرار گرفتن مؤلفه‌های قدرت نرم و رویکرد واقع‌گرایانه و معطوف به همکاری و تعامل در مواجهه با ایران از طرف امریکا و نیز در عرصه جهانی، تأکید مضاعفی صورت پذیرد؛ به نحوی که آمریکا به سوی بازمهندسی نظام تولید قدرت پیش رفته و تلاش خواهد نمود موازنه منفی میان قدرت سخت و نرم در دوره بوش را به موازنه مثبت به نفع قدرت نرم سوق دهد.

واژگان کلیدی: آمریکا، برنامه هسته‌ای ایران، رویکرد نومحافظه‌کارانه، رویکرد واقع‌گرایانه، مذاکره، تحریم، تهدید.

مقدمه

باید پذیرفت که شکاف عمیقی میان شیوه نگرش ایران و آمریکا نسبت به مسائل وجود دارد. در واقع ایران و آمریکا به لحاظ نگرش سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل در دنیای امروز، دو نقطه مقابل از طیف موجود را تشکیل می‌دهند. در حالی که ایران معتقد به استقلال کشورها و شکل‌گیری نظامی عادلانه و یا اصلاح ساختار سازمان ملل متحد برای برقراری سازوکاری مبتنی بر صلح، امنیت و عدالت در صحنه بین‌المللی است، آمریکایی‌ها طرح جنگ تمدن‌ها و نظریه حاکمیت سراسری لیبرال دموکراسی آمریکایی را در جهان مطرح می‌کنند. لذا به طور طبیعی خواستار حفظ وضع موجود بوده و بی‌پرده خواهان تسلیم چالشگران منطقه‌ای و بین‌المللی هستند. در این چارچوب، طبیعی است که ایران در دوره زمامداری بوش (پسر)، از نظر آمریکا؛ یاغی و محور شرارت خوانده شود و دلیل آن هم تجاوزگری ایران نیست، بلکه صرفاً به این دلیل است که ایران از نظم جهانی تک قطبی پیروی نمی‌کند.

از طرفی آنچه که اوپاما در مبارزات انتخاباتی خود مطرح ساخت، می‌تواند جنبه‌هایی از ابعاد آتی امنیت ملی آمریکا را روشن سازد. قدرت راهبردی ایالات متحده به اعتقاد باراک اوپاما در بسیاری از جنبه‌ها کمرنگ شده است. وی معتقد است در طی هشت سال ریاست جمهوری بوش، سیاست خارجی آمریکا بیش از آنکه به دیدگاه دیگر بازیگران جهانی توجه نماید، متکلم وحده بوده است که این مسئله منجر به انشقاق داخلی و خارجی در این کشور گردیده است (حسینی، ۱۳۸۹).

می‌گویند آمریکایی‌ها همیشه راه درست را انتخاب می‌کنند، اما دقیقاً بعد از آنکه تمام راه‌های اشتباه را امتحان کردند. این ضرب‌المثل دیپلماتیک یک عکس‌فوری از سیاست خارجی آمریکا طی ۳۰ سال گذشته در قبال ایران است. در اواخر دوران جرج بوش (پسر)، برنامه هسته‌ای ایران زمینه‌های نزدیکی بوش به ایران را فراهم ساخت اما او با بحث محور شرارت و فشارهای شدید؛ رابطه با ایران را آغاز کرده بود و دیگر نمی‌توانست در اواخر عمر کاری خود، کلیه استراتژی‌های سابق را زیر سؤال ببرد. بر این اساس تا لحظات آخر حکومت خود، باز هم تعبیر «تغییر رژیم» را در مورد ایران به کار می‌برد. اما زمانی که اوپاما بر سر کار آمد به دلیل ضرورت بازنگری در سیاست خارجی آمریکا و خروج از یکجانبه‌گرایی بوش، مجبور به بازتعریف استراتژی‌های سیاست خارجی آمریکا گردید. در این خصوص، تئوری‌های مربوط به قدرت هوشمند و مذاکره با قدرت‌های دوست یا رقیب را برای حل معضلات جهانی و منطقه‌ای بخصوص در خاورمیانه مطرح کرد.

در مقاله پیش روی، رویکردها و دیدگاه‌های حاکم بر سیستم تصمیم‌گیری ایالات متحده در قبال ایران از اواخر دوران ریاست جمهوری بوش تا به قدرت رسیدن باراک اوپاما در کاخ سفید، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته و در نهایت چشم‌اندازی از آینده روابط دو کشور از نظر خواهد گذشت.

روند اقدام‌ها و اعمال تحریم‌های آمریکا علیه ایران

گزارش ۶۰ صفحه‌ای دائره حسابرسی دولت آمریکا (به عنوان بازوی تحقیقاتی کنگره) که در ۱۶ ژانویه ۲۰۰۸ میلادی انتشار یافت، نخستین گام در مسیر ارزیابی اقدام‌ها و تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه ایران بود. این گزارش با زیر سؤال قرار دادن تأثیر تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه ایران، مؤید آن بود که به رغم چند دهه تحریم‌های اعمال شده توسط آمریکا علیه ایران،

شاخص‌های اقتصادی در ایران قوی‌تر شده و با وجود تشدید این تحریم‌ها علیه بانک‌ها و مؤسسه‌های اعتباری ایران، این کشور توانسته است داد و ستد بین‌المللی و معاملات مالی‌اش را ادامه دهد (قاسمی، ۱۳۸۸). این امر تلاش‌های کنگره برای وضع تحریم‌های تازه و قوی‌تر را با شک و تردید روبه‌رو می‌ساخت و ارزیابی دوباره‌ای از چگونگی تأثیرگذاری اقدام‌ها و تحریم‌ها علیه ایران پیشنهاد می‌نمود. در همان زمان کنگره آمریکا بررسی دو طرح (طرح‌های ریک سنتروم در سنا و تام لانتوس در مجلس نمایندگان) را برای تشدید تحریم‌ها علیه ایران در دست بررسی داشت. طرح سنتروم ناظر بر تنبیه شرکت‌های خارجی سرمایه‌گذار و طرف تجارت با ایران و طرح لانتوس نیز (که با عنوان طرح جلوگیری از اشاعه هسته‌ای ایران با ۱۶-۳۹۷ رأی دو حزبی در مجلس نمایندگان آمریکا به تصویب رسید)، خنثی نمودن اختیارات تعلیقی (مرتبط با امنیت ملی) رئیس جمهور آمریکا در لوایح قانونی علیه ایران، را جستجو می‌نمود (مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۷). این در حالی بود که دولت بوش نیز تمام تلاش‌های ممکن برای اعمال تحریم‌ها و تشدید آن‌ها علیه ایران را به کار گرفته و اقدام‌های خود را امری مؤثر پنداشته و اثرگذاری آن‌ها را در گروی گذشت زمان قلمداد می‌نمود. در عین حال دولت آمریکا با ادبیات طرح‌های یاد شده برای سلب اختیار از رئیس جمهور مخالف بوده و برخی از اقدام‌های یکجانبه را نیز موجب کاهش امکان توافق بین‌المللی برای تحریم‌های چندجانبه علیه ایران عنوان می‌نمود. شماری از شرکت‌های اقتصادی آمریکایی که الزامات این طرح‌ها بر آن‌ها تأثیرگذار بود نیز علیه آن‌ها فعالیت می‌نمودند.

در همان زمان نمایندگانی در کنگره نیز گفتگوهای دیپلماتیک با ایران را بر اعمال تحریم‌ها ترجیح می‌داده و شماری از آن‌ها بر این باور بودند که تا فشارها با انگیزه‌ها و محرک‌های اقتصادی و امنیتی همراه نباشند، امکان موفقیت آنها کم بوده و به عکس خطرات هسته‌ای ایران را افزایش خواهند داد (اطاعت، ۱۳۸۸: ۴). در ادامه این تحرکات، یکی از اعضای تندرو مجلس نمایندگان آمریکا (به نام الینا راس - لهتینن) در ۹ ژانویه ۲۰۰۹ میلادی همراه با پنج عضو دیگر همسو با خود در این مجلس، قطعنامه‌ای (بدون داشتن الزام اجرایی برای دولت آمریکا) را با عنوان: «شناسایی خطرات گسترش تروریسم اسلامی، اسلام رادیکال و ماجراجویی‌های ایران در آفریقا» طرح نمود که همزمان در هر دو مجلس کنگره آمریکا ارائه شد. این قطعنامه مناسبات رو به گسترش ایران با کشورهای آفریقایی را مطمئن نظر داشت و در آن مواردی مانند امضای

سندهای متعدد همکاری بین ایران و کشورهای آفریقایی و سفرهای متعدد مقام‌های کشورمان به این قاره، اتهام‌هایی چند از قاچاق اورانیوم تا تحویل جنگ‌افزار به کشورهای این منطقه و کمک به اعمال تروریستی علیه منافع آمریکا مطرح شده و به ضرورت جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در قاره آفریقا اشاره رفته است.

ناکامی رویکردهای نومحافظه‌کارانه در قبال ایران

هر چند جورج بوش، رئیس‌جمهور سابق آمریکا در سخنرانی سالانه خود در ژانویه ۲۰۰۸ میلادی بار دیگر در سیاق خط‌مشی‌های مورد نظر نومحافظه‌کاران و جناح‌های حامی اسرائیل، شعارهای تند معمول خود علیه ایران را در مسیر پیگیری اعمال فشار بر ایران (چه از راه تحریم‌های یکجانبه آمریکا و چه تحریم‌های چندجانبه بین‌المللی) تکرار کرد (رایت، ۱۳۸۷)، اما «ارزیابی امنیت ملی»^۱ دولت آمریکا درباره فعال نمودن وجه نظامی در برنامه هسته‌ای ایران که در ماه دسامبر ۲۰۰۷ میلادی انتشار یافت، روندی از ناکامی‌های نومحافظه‌کاران در پیشبرد سیاست‌های خویش علیه ایران را پیشاپیش رقم زده بود. چرا که آنان مدعی بوده (و هستند) که اصلی‌ترین و فوری‌ترین تهدید علیه آمریکا، موج تجدید حیات اسلامی و حمایت ایران از تروریسم (مورد ادعای آمریکا) است. به زعم این دسته، گزارش مورد بحث نشانگر فقدان توان برآورد دستگاه اطلاعاتی آمریکا از زمان دستیابی ایران به جنگ‌افزار هسته‌ای و موجب بیم‌آفرینی در بین دوستان آمریکا در منطقه (اسرائیل و دولت‌های عرب)، دال بر زائل شدن تلقی تهدید آمریکا نسبت به برنامه هسته‌ای ایران و سست شدن عزم آن در مقابله با این کشور شده بود. مهم‌تر اینکه موجب می‌شد تا آمریکا و اسرائیل در دو جهت مخالف با یکدیگر، طی مسیر نمایند و روابط آنان رو به تیرگی گذارد. از وجه دیگر، گزارش برآورد امنیت ملی آمریکا می‌توانست اختلاف نظر بین اعضای شورای امنیت در قبال ایران و برداشت ایران از داشتن آزادی و ابتکار عمل در برابر غرب را دامن زند. افزایش درآمدهای ناشی از عایدات نفت نیز شرایط پیش‌روی ایران را از نظر اقتصادی بهبود بخشیده و نسبت به امکان‌پذیر بودن ایستادگی در برابر تحریم‌ها به مسئولان ایران اعتماد به نفس بیشتری می‌داد (بوش^۲، ۲۰۰۸: ۸۷).

۱- National Intelligence Estimate

۲ - Bush

آن‌ها همچنین در این گزارش از صورت‌بندی تهدیدهای خودساخته به سود مطامع صهیونیست‌ها بهره‌گیری نموده و خط‌مشی‌هایی مبتنی بر تشدید فشارهای اقتصادی؛ تهیه یک برنامه جدی برای رساندن کمک‌های مالی، تکنیکی و مشروعیت دیپلماتیک دادن به نیروهای هوادار غرب در درون ایران؛ تقویت کار با متحدان اروپایی چون سارکوزی (فرانسه) برای تشدید تحریم‌های بانکی علیه ایران و تلاش برای نفوذ در ساختار اطلاعاتی ایران را با توجه به فقر اطلاعاتی سازمان سیا در این زمینه به دولت آمریکا توصیه می‌نمودند (جیمز، ۲۰۰۹).

با این وجود و قطع نظر از نگرش‌های تحلیلی واقع‌گرایانه، محافل تندرو در آمریکا نیز بارها بر بی‌تأثیری تحریم‌ها و اعمال فشارهای آمریکا در خط‌مشی و دیپلماسی خود نسبت به ایران به ویژه در ارتباط با تلاش برای توقف برنامه هسته‌ای و سیر افزایش قدرت منطقه‌ای ایران اذعان داشتند. شماری از این تحلیل‌گران (مانند پاتریک کلاوسون) نبود سختی و شدت لازم در اینگونه اعمال فشارها را عامل اصلی ناکامی خط‌مشی بوش تلقی نموده و معتقد بودند که اظهارات بوش، توخالی و بی‌محتوا بوده و خط‌مشی‌های آمریکا، احتمال رویارویی بین طرفین را نیز افزایش داده است. به ادعای آن‌ها برای نیل به آنچه که مسیر دو منظوره هدفمند نسبت به ایران (یعنی انزوای حکومت و در عین حال حفظ ارتباط و تماس با مردم ایران) عنوان می‌شد، می‌بایست قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران با اقدام‌های جانبی بیرون از سازمان ملل نیز همراه شوند. زیرا به زعم آنان با افزایش فشارهای بین‌المللی و منطقه‌ای بر ایران، این کشور در صورت یکپارچه یافتن جامعه بین‌المللی در برابر خود، عقب‌نشینی می‌نمود. از این رو حتی محققان نامبرده نیز تقویت دیپلماسی در فرصت باقی مانده را توصیه می‌کردند، زیرا کلیه طیف‌های تحلیلی در آمریکا در این زمان اذعان داشتند که رویکرد توأم با زور نسبت به ایران، جوابگوی خواسته‌های مورد نظر آمریکا نبوده است (برژینسکی و گیتس، ۱۳۸۷: ۹۲).

در این میان نومحافظه‌کاران با اشاره به اینکه دو گزینه: توقف برنامه هسته‌ای از راه نظامی، و یا تن دادن به یک ایران هسته‌ای به عنوان غایت کار، امری ناخواسته (و رویکرد نظامی به مراتب وحشتناک از آن) خواهد بود، شرایط را برای طرح بازدارندگی در برابر یک ایران هسته‌ای (هر چند در مقایسه با شرایط دوره جنگ سرد دشوارتر) هموار می‌ساختند. آنان در کنار این رویه

بحث خود، همواره تلاش داشتند تا عامل خودسرانه و یکجانبه عمل کردن رژیم اسرائیل در به کارگیری گزینه نظامی علیه برنامه هسته‌ای ایران را به عنوان احتمال مطرح، مدنظر آورند (هر چند به اذعان آنان در این صورت و به ویژه عملکرد نامؤثر و ضعیف آن نسبت به ایران، ابعاد تهدید ایران را افزایش داده و هم‌پیمانی اسرائیل با آمریکا را نیز با آسیب روبه‌رو می‌ساخت). با وجود اذعان خود بر بی‌تأثیری رویکردهای توأم با اعمال فشار آمریکا علیه ایران، تا این زمان نومحافظه‌کاران (و کسانی چون بولتون، مایکل لدین، و کنت تیمرمن) همچنان در زمره مخالفان گفتگو با ایران قرار داشتند و آن را بی‌حاصل و حتی به زیان منافع آمریکا و به سود ایران و تروریسم دانسته و گزینه‌های مفید و مؤثر آمریکا نسبت به ایران را، تغییر رژیم از راه‌های مختلف حتی از راه نظامی عنوان می‌داشتند (گریچت^۱، ۲۰۱۰: ۵۱).

این دسته پیش از آغاز گفتگوهای ایران و آمریکا درباره عراق استدلال می‌کردند که لزومی برای این گفتگوها نیست، زیرا منافع ایران و آمریکا با یکدیگر در ناسازگاری قرار دارد. به زعم آن‌ها، ایران خواهان تضعیف آمریکا در عراق و بی‌ثباتی در این کشور بوده است؛ گفتگو با ایران به رژیم ایران مشروعیت می‌بخشد؛ به زیان مخالفان نظام در درون کشور خواهد بود، و دولت ایران نیز در ازای هرگونه گفتگو با آمریکا، کاهش فشارهای بین‌المللی در ارتباط با برنامه هسته‌ای خود را خواستار خواهد شد که برای آمریکا تحمل‌پذیر نیست و هرگونه گفتگوی دو طرف با یکدیگر، موجب بدگمانی کشورهای عربی منطقه خواهد شد (کاتزمن^۲، ۲۰۰۸: ۶۴).

شکل‌گیری رویکرد تحول‌گرایانه در خط‌مشی‌های کشورهای منطقه نسبت به ایران، با در نظر گرفتن افزایش روزافزون نفوذ ایران در نبود صدام به عنوان موازنه متقابل در برابر ایران، نمودهایی برای اثبات مدعای این دسته از تحلیل‌ها به حساب می‌آمد.

رویکردهای واقع‌گرایانه در قبال ایران

در برابر دیدگاه‌های تند و افراط‌گرایانه گفته شده، مناظره‌های واقع‌گرایانه موجود در محافل فکری-تحلیلی آمریکا با نگاهی معطوف به منافع ملی این کشور و چگونگی تحقق بخشیدن به

۱ - Gerecht

۲ - Katzman

آن، مسیر تعامل و گفتگو با ایران را به عنوان خط‌مشی مناسب برای دولت آمریکا تجویز می‌نمودند. این دسته از دیدگاه‌ها ضمن اذعان به اینکه هر دو کشور ایران و آمریکا، کوله‌باری از بدگمانی و ناخشنودی‌های گذشته را (ملهم از تجربیات تاریخی خود) نسبت به یکدیگر دارند، با این وجود گفتگو با ایران (با هر اندازه از دشواری و ناخوشایندی آن برای مقام‌های دولت آمریکا) ارزش انجام را دارد و می‌تواند برای منافع مشترک هر دو طرف سودمند واقع شود. این دسته با اشاره به موقعیت مهم و نفوذ منطقه‌ای ایران به عنوان قدرتمندترین و مهمترین کشور در حوزه خلیج فارس، عملکرد دولت بوش به ویژه در رد پیشنهاد ایران (در سال ۲۰۰۳ میلادی)، برای حل و فصل کلی موضوعات فیمابین و عمدتاً وانهاد کار «دیپلماسی با ایران» توسط دولت آمریکا به دیگران (به ویژه طرف‌های اروپایی) را مورد ایراد قرار داده و تأکید داشتند که اینگونه اعمال نیابتی تا کنون دستاوردی برای آمریکا در پی نداشته است. از این‌رو راهکارهای نیل به این مهم را نیز مورد مذاقه قرار داده و برای افزایش امکان سودمندی هرگونه تماس بین دو طرف، گزینه‌های چندی را در نظر می‌آورند.

از منظر بررسی پیش‌زمینه‌های نظری و فکری موضوع، چنین توجیه می‌شد که طرف ایرانی بر مبنای یک آرمان‌خواهی مبتنی بر عدالت تا کنون بر این باور بوده است که قدرت‌های بزرگ (از جمله آمریکا) مدت‌ها است که حقوق و نظام بین‌الملل را دستکاری کرده‌اند، تا از کشورهای ضعیف‌تر سوء استفاده نمایند. با این وصف، آمریکا نمی‌بایست صرفاً با زبان حرفه‌ای - حقوقی وارد عمل شود، بلکه بایستی شاخص‌های روشن و دقیق و مورد توافق دو طرف که معیارهای عدالت را هم در بر داشته باشد، برای گفتگوها در نظر گرفته و دنبال نماید. در عین حال با صبر و شکیبایی، بر موضوع و دستور کار گفتگوها متمرکز باقی بماند. ضمن اینکه طرف ایرانی بر این نظر بوده است که آمریکا در تماس‌های سیاسی با آن‌ها، همسان با افراد بی‌تدبیر رفتار نموده و به همین دلیل به طرز برخورد آمریکایی‌ها خیلی حساس هستند و اگر احساس کنند که طرف آمریکایی چنین نگرشی نسبت به آنان دارد، واکنش متقابل از خود بروز می‌دهند. از این‌رو می‌بایست با طرف‌های ایرانی با احترام حرفه‌ای برخورد صورت گیرد (زوتز، ۲۰۰۸: ۹۷).

آنان همچنان مدعی بودند که در ایران ساختارهای حکومتی موازی وجود دارند، و این امر کار

مذاکره‌کنندگان آمریکایی را دشوار می‌نماید، اما مهم این است که این اطمینان حاصل شود که با افراد درستی در حال مذاکره هستند. تجویز دیگر آنان این بود که ایران خود را (به درست یا نادرست) در محاصره دشمنان احساس می‌کند، و دوام و بقای خود را چه از وجه امتیازدهی و چه اعمال قدرت، به عنوان یک اولویت دنبال می‌کند. از این رو گفتگوکنندگان آمریکایی می‌بایست این نکته را در ارتباط با اطمینان‌بخشی به ایران در مورد بقای آن، مورد نظر قرار دهند. در این ارتباط به ویژه، اتکای صرف آمریکا به اظهارات مخالفان دولت ایران و کسانی که منافع خود را جستجو می‌کنند و شرایط درون ایران را مستعد انقلاب با کمک خارج (آمریکا) قلمداد می‌کنند، کاری اشتباه عنوان می‌گردید (نیویورک تایمز،^۱ ۲۰۰۹).

در عین حال گفته می‌شد که آمریکا باید ایران را از اغراق نسبت به مزیت‌های گذرایی که به دست می‌آورد، باز دارد. ضمن آن یادآور می‌شدند که گفتگوها در کوتاه‌مدت شاید نتایج ثمربخش به همراه نداشته باشد، اما گفتگوهای جدی می‌تواند با کاستن از بی‌اعتمادی‌ها، به ایجاد درک نسبت به منافع مشترک در بلندمدت کمک کند و اینکه گاه نقش میانجی بی‌طرف و مورد اعتماد دو طرف (مانند کشور الجزایر در اوایل انقلاب)، می‌تواند مفید باشد. در این سیاق عنوان می‌شد که با توجه به تجربیات حاصله پس از انقلاب اسلامی در ایران، نمی‌بایست از گفتگوها انتظار نتایج فوری و زودرس داشت و چنانچه طرح نگرانی‌های متقابل بین دو کشور و توافق فراگیر در کلیه موضوع‌های مورد اختلاف و دستیابی به زمینه‌های مشترک و گسترش آنها، از راه انجام «مصالحه کلی»^۲ به فوریت ممکن نباشد، در بدو گفتگوها می‌باید به ایجاد درک و فهم منافع مشترک بالقوه بین دو کشور (مثلاً در عراق و افغانستان) همت گماشت و برای کاستن از اختلاف‌ها تلاش نمود. در عین حال و به رغم وجود خصمانه‌ترین شکل مناسبات موجود بین ایران و آمریکا و وجود رقابت بین آنها در حوزه‌های منطقه‌ای و عراق، زمینه‌های مشترک بین دو طرف (در عراق، افغانستان و علیه طالبان، القاعده و برخورد با چشم‌اندازهای آشفتگی و بی‌ثباتی در پاکستان) وجود دارد (واشنگتن پست،^۳ ۲۰۰۹).

برگزاری گفتگوهای غیررسمی که در مقطعی و طی پنج سال گذشته بین دو کشور به شکلی در

۱ - New York Times

۲ - Grand Bargain

۳ - Washington Post

جریان بود، در شمار گزینه‌های پیش‌رو برای تعامل عنوان می‌شد. این دسته از تحلیل‌گران حتی بر این باور بوده‌اند که بن‌بست موجود در مورد برنامه هسته‌ای ایران (به عنوان مهمترین محور اختلاف بین دو کشور) از راه بحث و گفتگو حل و فصل شدنی است. گزارش برآورد امنیت ملی آمریکا و کاهش فعالیت‌های ایران علیه آمریکا در عراق در نتیجه گفتگوی مستقیم دو کشور درباره عراق (با وجود ادامه مشاجرات کلامی بین دو طرف) نیز نشانگر مفید بودن نفس انجام گفتگوها و تعامل عنوان می‌گردید (واشننگتن پست، ۲۰۰۹).

درگیری نیروهای آمریکایی در مناطق پیرامون ایران و نیازمندی آمریکا به کمک و مساعدت ایران در عراق و افغانستان، نقش و انگیزه اساسی در تجویز رویکردهای یاد شده ایفا می‌نمود، به ویژه اینکه گزارش تهیه شده توسط شورای آتلانتیک ایالات متحده در ارتباط با افغانستان حاکی از آن بود که نیروهای ناتو در افغانستان در بن‌بست استراتژیک قرار گرفته و در عین حال جنگجویان طالبان کنترل خود بر مناطق مختلف را توسعه داده‌اند و دولت مرکزی در انجام اصلاحات اساسی و بازسازی شکست خورده است. این امر دشواری‌های بیشتر و تازه‌تری را بر سر راه آمریکا در منطقه نوید می‌داد.

نقش مسائل داخلی و انتخابات ریاست جمهوری آمریکا

از آغازین ماه‌های سال ۲۰۰۸ میلادی که زمزمه‌هایی در ارتباط با نامزدی باراک اوباما، سناتور حزب دموکرات از ایالت ایلینوی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا مطرح گردید، نومحافظه‌کاران پیشاپیش نتیجه‌گیری می‌نمودند که بدترین سیاست در برابر ایران (از جانب اوباما به عنوان رئیس جمهور بعدی) این است که بخواهد در برابر چالش ایران، به این کشور پیشنهاد گفتگوی مستقیم بدهد. گفتنی است در این زمان در درون حزب دموکرات نیز بین اوباما و هیلاری کلینتون رقابت بر سر نامزدی حزب جریان داشت و کلینتون، اوباما را فردی غیرحرفه‌ای و آماتور قلمداد می‌نمود که نمی‌تواند ریاست جمهوری آمریکا و ریاست ستاد مشترک ارتش (فرماندهی کل قوا) این کشور را بر عهده گیرد. با این وجود، اوباما توانست در صحنه مبارزات انتخاباتی آمریکا، بر هیلاری کلینتون پیشی گرفته و خود را برای دور نهایی انتخابات آماده سازد. در دور پایانی رقابت‌ها نیز با توجه به مجموعه شرایط پیش روی آمریکا از جنبه‌های مختلف (سیاسی، اقتصادی و نظامی)، باراک اوباما در برابر جان مک‌کین رقیب جمهوری‌خواه خود،

نامزد پیروز در رقابت برای ریاست جمهوری آمریکا بود. او با دستور کاری مبتنی بر ایجاد تغییر با هدف بهبود وجهه آمریکا و در عین حال حفظ شرایط ابرقدرتی آن را دنبال کرده و این امر موجب پایان نوحفظه‌کاری به عنوان استراتژی کلان سیاست خارجی آمریکا بود. با این وجود وی محدودیت‌ها و چالش‌های چندی را برای تحقق برنامه‌های خود پیش‌رو خواهد داشت (دهشیار، ۱۳۸۸: ۶۸).

از نظر درون‌کشوری، او با در کنار انبوهی از وعده‌های معطوف به بازسازی زیرساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و آموزشی آمریکا، وعده داد تا چگونگی اداره امور در واشنگتن را تغییر و دست‌لایبی‌ها را از امور کوتاه و از تنظیم دستور کار سیاسی - اقتصادی در واشنگتن براساس خواست و میل آنان جلوگیری نماید و در درون کشور وحدت و یکپارچگی ایجاد نماید، به نحوی که اعتماد عمومی مردم آمریکا نسبت به اقدام‌های دولت این کشور در عرصه‌های داخلی و سیاست خارجی نیز تأمین گردد. از وجه بین‌المللی نیز او با درصدد برآمد تا تهدیدهای پیش‌روی آمریکا را مهار و فرصت‌های آن را افزایش و گسترش دهد، به نحوی که آمریکا به زعم خود بتواند جهان را با مشروعیت راهبری نماید و از نفرت عمومی موجود در جهان علیه آمریکا بکاهد و با بهبود بخشیدن به وجهه آمریکا به عنوان یک نیروی سازنده و نه تخریب‌گر، ارزش‌های آمریکایی را بار دیگر جهان‌پسند سازد.

در عین حال او با بر این ادعا بوده است که «وضعیت تک‌قطبی» برای آمریکا به عنوان ابرقدرت مسلط و بلامنازع جهان هنوز به پایان خود نرسیده و نباید قدرت آمریکا را رو به زوال تلقی نمود و قبل از رئیس‌جمهور شدن، احیای قدرت آن را وعده می‌داد. اما این مهم را ضمن پرهیز از زورگویی و قلدرمآبی (به عنوان تجربه بوش در رفتار با اروپا، آسیا و آمریکای لاتین) و جلب توافق آن‌ها برای مشارکت مؤثر و با تجدید ساختار اتحادیه‌ها، مشارکت‌ها و نهادهای مورد نیاز برای مقابله با تهدیدهای مشترک و تقویت مفهوم امنیت مشترک؛ عملی خواهد نمود (بالدر^۱، ۲۰۰۹).

با این وصف، اساساً رئیس‌جمهور شدن وی با توجه به تمرکز بر روی سازوکارهای نرم قدرت در عرصه سیاست و روابط بین‌الملل، شرایط پیش‌روی ایران را (در مقایسه با دوره بوش) تا حدی

متحول ساخته و معادله متفاوتی از تهدیدها و فرصت‌ها را روبروی کشور ما قرار داد. از مهمترین نکات معطوف به سیاست خارجی اواما که دلالت‌های مستقیم و ضمنی را برای ایران در پی دارد، یکی منتقد بودن جدی وی نسبت به خط‌مشی بوش در آغاز جنگ با عراق و وعده بیرون بردن نیروهای نظامی آمریکا از عراق ظرف مدت ۱۸ ماه بود. امری که اینک به وقوع پیوسته و به استثنای ۵۰ هزار نفر نیرو که به قصد آموزش ارتش عراق باقی مانده‌اند، تمامی نیروهای زرهی و رزمی ایالات متحده، عراق را به مقصد واشنگتن ترک کردند.

دیگر اینکه وی بر ضرورت باز کردن راه گفتگوی مستقیم و بلاشرط با ایران نیز تأکید داشت و این امر را به عنوان راهی برای تأمین منافع آمریکا، ضروری عنوان می‌نمود. به نظر اواما، در پرتو تحولات و آشوب‌ها در عراق و با توجه به غفلت دولت بوش، ایران توانسته است به تقویت توان و نفوذ خود در این کشور و منطقه بپردازد. در عین حال خط‌مشی دولت بوش مبنی بر تهدید ایران از یک سو و وابسته نمودن دیپلماسی آمریکا به واسطه‌ها (اروپا، چین و روسیه) برای مهار برنامه هسته‌ای این کشور ناکام بوده است (وودوارد^۱، ۲۰۰۸: ۳۰۶).

به بیان اواما، خودداری دولت بوش از انجام گفتگوهای بلاشرط با ایران نیز موجب شده تا ایران در سایه کم‌تأثیر بودن فشارهای شورای امنیت سازمان ملل، راه خود در برنامه هسته‌ای را آسان‌تر طی کند. از این رو، هر چند اواما گزینه نظامی را رد نمی‌کند اما می‌گوید باید گفتگوی مستقیم با ایران را در چارچوب دیپلماسی هدفمند و تهاجمی با رویکرد بالا بردن هزینه ایران در ادامه برنامه هسته‌ای، در پیش گرفت. از نظر وی، این مهم می‌بایست از راه برقراری تحریم‌های سخت‌تر و افزایش فشارها از جانب طرف‌های عمده تجاری ایران در اروپا و بسیج عمومی برای بازداشتن آن از غنی‌سازی هسته‌ای و مانع شدن از دستیابی آن به توان هسته‌ای صورت پذیرد (اواما^۲، ۲۰۰۹).

در عین حال اواما امکان مشارکت اقتصادی، تضمین‌های امنیتی و روابط دیپلماتیک با ایران را نیز مواردی می‌داند که آمریکا می‌تواند در ازای همراهی ایران با این کشور اعطاء نماید. با این حال، مشاوران سیاست خارجی وی از جمله هیلاری کلینتون، وزیر خارجه دولت او همواره

۱ - Woodward

۲ - Obama

تأکید داشته‌اند که اوپاما برای افزایش فشارهای اقتصادی بر ایران در کنار فشارهای یکجانبه خود، به اروپا فشار وارد خواهد آورد. زیرا به زعم آنان در کنار گفتگوهای احتمالی که با ایران خواهد بود، باید حتماً فشار نیز با آن همراه باشد، در غیر این صورت نمی‌توان از آنان (طرف ایرانی) امتیاز قابل توجهی به دست آورد. در عین حال، ادعا می‌شود که نبود استمرار در اعمال فشارهای موجود علیه ایران موجب تشویق دیگر بازیگران منطقه‌ای و همسایگان برای پیمودن راه ایران در برپایی برنامه‌های هسته‌ای مستقل خواهد شد.

اینک که در ارتباط با خط‌مشی‌های آینده آمریکا نسبت به ایران گمانه‌زنی‌ها همچنان در جریان است، بحث از تعیین نماینده‌ای برای عهده‌دار شدن و هماهنگی خط‌مشی‌های مربوط به ایران در دولت آمریکا به میان آمده و برای این منظور گاه از دنیس راس، تحلیل‌گر ارشد امور خاورمیانه و مقام پیشین دولت کلینتون، سخن رفته است. شماری از منتقدان به این انتخاب احتمالی بر این باور بوده‌اند که به جای دنیس راس (که به هواداری از اسرائیل زبانزد بوده و ایران نیز نسبت به وی دید خوش‌بینانه‌ای ندارد)، بهتر است اوپاما به برگزیدن کسانی چون زیگیو برژینسکی و یا برنت اسکوکرافت همت‌گمارد، زیرا این دو در کنار حفظ تعادل و بی‌طرفی لازم، از تجربه و اعتبار نسبتاً بالاتری برخوردار بوده و اهمیت موضوع ایران در دولت آمریکا را ارتقاء بخشیده و موجب برانگیختن اجماع دوحزبی در کنگره نسبت به استراتژی آینده دولت اوپاما در برابر ایران می‌شوند (اوپاما، ۲۰۰۹).

این در حالی است که بین مجموعه تحلیل‌گران ناظر بر امور ایران که در تلاش برای ارائه توصیه‌های خود به دولت آمریکا در این زمینه هستند، خط تحلیلی و نگرش گروه نومحافظه‌کاران افراطی (مانند جان بولتون، مایکل لدین و تمیرمن) که در اساس با هرگونه گفتگو با ایران مخالفت می‌ورزیدند، عملاً رو به محو شدن می‌رود و نگرش‌های واقع‌گرایانه نسبتاً خوش‌بین؛ مناظره‌های اساسی در این زمینه را به دست گرفته‌اند. یعنی اینکه ضرورت تعامل و گفتگو با ایران به عنوان یک نکته لازم و بدیهی مورد اجماع بوده، لکن بر سر زمان‌بندی انجام آن و گستره موضوع‌های مورد گفتگو بین ایران و آمریکا اختلاف‌نظرهایی وجود دارد.

در بدو امر شماری از این تحلیل‌گران معتقد بودند که دولت اوپاما بایستی تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸ در ایران صبر اختیار نموده و برنامه اجرایی و عملی خود برای تغییر خط‌مشی نسبت به ایران را اعلام ننماید. بهانه این دسته، تأثیر‌گذاری آغاز چنین گفتگوهایی

بر تحکیم موقعیت دولت کنونی بر سر کار در ایران و بالا رفتن احتمال پیروزی آن در انتخابات عنوان می‌شد. شماری دیگر در این طیف نیز خودداری ایران از گفتگو با آمریکا را مطرح ساخته‌اند؛ امری که به زعم آنان به دلیل حس برتری و پیروزی ایران ناشی از تحولات اخیر در خاورمیانه از یکسو و بی‌اعتمادی ایران به آمریکا در ایجاد هرگونه تحول اساسی در خط‌مشی‌های خویش نسبت به این کشور، هرگونه تقرب جستن زود هنگام آمریکا به سوی ایران را ناکام خواهد گذارد. عناصری از همین مجموعه فکری، حفظ پافشاری آمریکا بر ضرورت تعلیق برنامه هسته‌ای ایران و پابرجا نگاه داشتن سازوکاری بین‌المللی در شورای امنیت به این منظور را گوشزد ساخته‌اند. اما با گذشت زمان، مناظره این دسته از تحلیل‌گران نیز در پرتو دیدگاه‌های گروه موافق با تسریع در گفتگوها محو گردیده است. تحلیل‌گران واقع‌نگر، ضروری بودن نیاز آمریکا به ایران در منطقه به ویژه در افغانستان، پیشرفت روزافزون فناوری‌های هسته‌ای، توانمندی‌های متعارف نظامی ایران، تعیین خط‌مشی‌های کلان سیاست خارجی در ایران در سطحی فراتر از دولت‌های اجرایی حاکم در این کشور و ... را دلایلی بر ضرورت مذاکره آمریکا با ایران - قطع نظر از دولت‌ها و مقام‌های ریاست‌جمهوری در ایران - عنوان می‌نمایند (گایستولبرگ^۱، ۲۰۰۹).

از جمله توصیه‌های این دسته به اوباما در ارتباط با ایران این بوده است که در دام عناصر تندروی درون و بیرون از دولت آمریکا نیافتاده و زیر بار تلقی از ایران به عنوان یک موضوع بحرانی (و مستلزم چاره‌اندیشی فوری و مبرم) نرود. زیرا این قبیل دیدگاه‌ها درصدد هستند آغاز و ناکامی هرگونه گفتگو بین دو کشور را بهانه روی آوردن به خط‌مشی‌های تند گذشته (در دولت بوش) و بی‌حاصل و نامود کردن خط‌مشی مورد نظر اوباما و ضرورت رو آوردن به اعمال فشار و زور علیه ایران قرار دهند. در حالی که ایران در عمل ویژگی‌های تهدید برانگیز فوری برای آمریکا در پی ندارد و اساساً آغاز هرگونه گفتگو بین طرفین (به دلیل دوره نسبتاً طولانی نبود ارتباط و رابطه سیاسی و بدگمانی‌ها و مخاصمات موجود بین آن‌ها)، مستلزم صبر و شکیبایی است و باید دوره زمانی نسبتاً طولانی را برای آغاز و توقف و از سرگیری اینگونه گفتگوها در نظر گرفت.

چشم‌انداز آینده روابط ایران و آمریکا

نیکولاس برنز معاون سابق وزیر امور خارجه ایالات متحده در امور سیاست بین‌الملل، به اما و اگرهای حمله نظامی به ایران پرداخته و می‌گوید: باراک اوباما رئیس‌جمهوری ایالات متحده بر سر دو راهی بدی گرفتار آمده است؛ آیا باید به اسرائیل برای مقابله با دولت احمدی‌نژاد در ایران چراغ سبز نشان دهد؟ و یا باید در قامت رئیس‌جمهوری کشورش به سیاست تحریم و تعامل روی آورده و گزینه نظامی را به عنوان آخرین راهکار در انتهای میز قرار دهد؟ حمله اسرائیل به تنهایی و بدون حمایت ایالات متحده به ایران می‌تواند بیش از حد تصور، منافع واشنگتن در منطقه را به خطر بیندازد. به بهانه ایران، جنگ سومی در خاورمیانه به راه خواهد افتاد؛ اما بدون تأثیر مستقیم بر پایان یافتن برنامه هسته‌ای این کشور. دورنمای ناخوشایند حمله به ایران است که باراک اوباما را قانع می‌کند که باید فعلاً به استراتژی گاه تحریم و گاه تعامل با ایران بسنده کند (پولاک، ۲۰۱۰: ۵۷).

سخنگوی سابق وزارت امور خارجه آمریکا در ادامه می‌گوید: بازی دیپلماتیک باراک اوباما با ایران، زمان‌بر است؛ اما من امیدوارم که در این بازه زمانی کاخ سفید بتواند اسرائیل را به مضرات حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران واقف کند. به باور من در سال ۲۰۱۱ میلادی نه اسرائیل و نه آمریکا مقابل ایران دست به اسلحه نمی‌شوند. همزمان احتمال این وجود دارد که پرونده تحریم، گفتگو و تهدید ایران به استفاده نظامی تا سال ۲۰۱۲ میلادی هم مختومه نشود. شکی وجود ندارد که ایران عزم خود را برای تبدیل شدن به قدرتی واحد در منطقه جزم کرده است. تهران می‌خواهد تک صدای قدرتمند در خاورمیانه باشد. نیکولاس برنز که سابقه بیست و هفت سال حضور در وزارت امور خارجه ایالات متحده را در پرونده خود دارد، در ادامه می‌گوید: دولت ایران در حال حاضر در سه حوزه می‌تواند منافع اسرائیل و ایالات متحده در منطقه را تحت‌الشعاع قرار دهد. البته در این پرونده، غرب و کشورهای اروپایی نیز دارای منافع مشترک با واشنگتن لحاظ شده‌اند:

- ۱- ایران به دنبال ظرفیت هسته‌ای است که بتواند با کمک آن، توازن قدرت واشنگتن در منطقه خاورمیانه را بر هم بزند.

۲- ایران به گروه‌هایی نظیر حماس و حزب الله لبنان و شیعیان در عراق کمک می‌کند.

۳- ایران همه توانی را که در چنته داشت، برای عدم موفقیت واشنگتن در افغانستان و عراق به کار گرفت (پولاک، ۲۰۱۰: ۵۹).

اسرائیل نیز با توجه به همین نکات، بهانه‌هایی برای نگرانی از برنامه هسته‌ای این کشور دارد. اسرائیلی‌ها با یادآوری آنچه که مدعی هستند در جنگ جهانی دوم بر سر قوم یهود آمده است، نمی‌توانند سخنان مقام‌های ایرانی در خصوص حذف اسرائیل از نقشه را نادیده انگارند. واشنگتن به عنوان نزدیک‌ترین دوست تل‌آویو چاره‌ای جز ایستادن در کنار این کشور و تأمین امنیت و آرامش ساکنان این سرزمین ندارد. بسیاری از تحلیل‌گران اسرائیلی خواهان حمله انفرادی این رژیم به تأسیسات هسته‌ای ایران تا پیش از تابستان ۲۰۱۱ میلادی هستند. برنز می‌گوید: من بارها تأکید کرده‌ام که توسل به این گزینه نظامی می‌تواند دستاوردهای احتمالی این حمله را هم زیر سؤال ببرد و البته منافع واشنگتن در منطقه را هم به خطر بیندازد. ما باید از اشتباهات خود در عراق سال ۲۰۰۳ م. درس بیاموزیم و پیش از حمله، تمامی تبعات توسل به گزینه نظامی را مد نظر داشته و بدانیم که ایران بیست و چهار ساعت پس از تماس نخستین بمب با خاک این کشور به کجا می‌رود؟ ایران بی‌شک پاسخی سریع و دندان شکن به این حمله خواهد داد. هیچ‌کس در خاورمیانه نمی‌تواند تصور کند که اسرائیل بدون کسب اجازه از واشنگتن به ایران حمله کند. اسرائیل نمی‌تواند بدون صلاح‌دید واشنگتن این کشور را در روزهایی وارد ناآرامی و تنش کند که سربازان امریکایی از عراق می‌گریزند و کاخ سفید در افغانستان به گسترش فعالیت‌های نظامی می‌اندیشد (لاگارد^۱، ۲۰۱۰: ۵۸).

حمله اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران می‌تواند رهبران عربی را وادار به تبعیت از افکار عمومی و حمایت از ایران کند. همزمان حماس و حزب الله لبنان هم ساکت نمی‌نشینند و بی‌شک اسرائیل از جانب این دو گروه هم تهدید می‌شود. اکنون سؤال اینجاست که آیا آغاز اینچنین ناآرامی‌ها و تنش‌هایی می‌تواند در راستای منافع ایالات متحده یا اسرائیل باشد؟ پاسخ، بی‌شک منفی است. بهای این آتش‌افروزی بسیار هنگفت است. در حال حاضر بهترین گزینه پیش روی باراک اوباما این است که به راهکار خود در دستگاه دیپلماسی اطمینان کند و به دوستان خود در تل‌آویو هم

بفهماند که این واشنگتن است که باید در رأس جامعه جهانی به تحرکات هسته‌ای ایران پاسخ دهد و نه اسرائیل. باراک اوباما با این فرضیه به روی کار آمد که تعامل با ایران می‌تواند راهی باشد برای فرار هر دو کشور از رویارویی با یکدیگر در صحنه نبرد. از زمان جیمی کارتر تاکنون هیچ کدام از رؤسای جمهوری ایالات متحده، وارد مذاکره و مصالحه با ایران نشده‌اند. در شرایط نبود آگاهی از انگیزه‌ها و اهداف ایران، واشنگتن باید قرار گرفتن در موضع مصالحه و مذاکره با ایران و دستاوردهای آن را سبک و سنگین کند. بی‌شک گفتگو بیش از جنگ به کار تهران و کاخ سفید می‌آید. ما با موافقت با تصمیم دولت باراک اوباما برای گفتگو با تهران در پاییز جاری هیچ فرصتی را از دست نخواهیم داد. همزمان با تشدید تحریم‌ها و اعمال فشار اقتصادی بر ایران می‌توانیم بیش از پیش این کشور را برای نشستن بر سر میز مصالحه و مذاکره مجاب کنیم. در شرایطی که پروژه مصالحه با ایران شکست بخورد، باراک اوباما یا هر رئیس‌جمهوری که بر کرسی او تکیه بزند، با دو گزینه روبرو است: حمله به ایران به منظور گرفتن سرعت برنامه هسته‌ای این کشور و یا زندانی کردن ایران در تنگنایی از تحریم‌های نفس‌گیر و البته برافراشته نگاه داشتن پرچم تهدید نظامی. نیکولاس برنز تأکید می‌کند که صبر باراک اوباما در مواجهه با ایران در دراز مدت، بیش از تعجیل اسرائیلی‌ها در دست به اسلحه شدن، مفید و سازنده خواهد بود (پولاس، ۲۰۱۰: ۶۳).

نتیجه

از زمان بروز انقلاب اسلامی ایران، نقاط عطف نزدیکی ایران و آمریکا تابع یک نیاز خاص، حس تهدید متقابل و بر اساس ضرورت زمان بوده و لذا تداوم نداشت. از میان تمام رؤسای جمهور آمریکا، نقطه عطف واقعی نزدیکی دو کشور در زمان ریاست جمهوری اوباما است که یک موضوع استراتژیک یعنی برنامه هسته‌ای ایران و ضرورت همکاری متقابل دو طرف را فراهم کرده است. با یک نگاه اجمالی به اهداف رؤسای جمهور آمریکا در برخورد با ایران از زمان کارتر، ریگان، بوش، کلینتون، دلبیو بوش و نهایتاً اوباما متوجه می‌شویم که تا قبل از اوباما، نوع موضوعاتی که میان ایران و آمریکا بوده؛ چالش استراتژیک جدی برای منافع و امنیت ملی و جایگاه منطقه‌ای و جهانی آمریکا نبودند. در زمان کارتر موضوع روابط همزمان با مسأله گروگان‌گیری در اوج بی‌اعتمادی میان دو کشور اتفاق افتاد و زمانی که نیاز برطرف شد، مسأله روابط نیز مسکوت ماند. در زمان ریگان نقطه عطف میان دو کشور مسأله ایران-کنترا بود که

این مسأله نیز تابع یک نیاز خاص بود؛ به این ترتیب که ایران نیاز به تسلیحات در جنگ با عراق داشت و آمریکا هم به نقش آفرینی ایران برای آزادی گروگان‌های خود در لبنان نیاز داشت. در دوران بوش و جنگ اول خلیج فارس، آمریکا نیاز به بی‌طرفی ایران در جنگ با رژیم بعثی داشت و ایران نیز با یک عمل‌گرایی کامل، بی‌طرفی خود را در جنگ حفظ کرد. در زمان کلینتون بحث وجود تهدید و مهار دوگانه ایران و عراق به اجرا گذاشته شد و این امر، مسأله تحریم‌ها را در مورد ایران به اوج رساند. در زمان جرج دبلیو. بوش نیز یک نیاز خاص ایران و آمریکا را به هم نزدیک کرد و آن نیاز آمریکا به جنگ با القاعده و تروریسم بود و نتیجه آن شد که ایران و آمریکا در افغانستان و عراق با یکدیگر همکاری کردند که حاصل آن کنفرانس بن و تشکیل دولت افغانستان جدید بود. در عراق نیز نیاز خاص دو طرف برای مبارزه با ناامنی و منافع ژئوپلیتیک دو کشور را در سه دور مذاکره به هم نزدیک کرد. همه این همکاری‌ها تابع یک نیاز دو طرفه‌ای بود که در زمان خاصی اتفاق افتاد. تنها در اواخر دوران جرج بوش و زمان اوباما شاهد بودیم که مسأله‌ای جدی در روابط دو کشور به نام برنامه هسته‌ای ایران وارد شد. ماهیت برنامه هسته‌ای در مقایسه با تمامی مسائلی که میان دو کشور شکل گرفت، کاملاً متفاوت است. برنامه هسته‌ای از دید آمریکا، یک مسأله استراتژیک است. آمریکا برای حفظ برتری خود در دنیا که عنصر اصلی حفظ تمدن آمریکایی است، نیاز دارد برتری خود را بر روندها و جریان‌های سیاسی - امنیتی موجود در خاورمیانه حفظ کند و حفظ و مهار خاورمیانه در درجه اول نیاز به مهار ایران دارد و مهار ایران نیاز به کنترل برنامه هسته‌ای ایران دارد (کردزمن^۱، ۲۰۰۹: ۶۶).

از دید استراتژیست‌های آمریکایی، یک ایران اتمی توازن قوا را در منطقه به ضرر آمریکا و متحدانش به هم می‌زند. از دید ایران نیز برنامه هسته‌ای، یک مسأله ژئواستراتژیک و ملی است که با هویت، مسائل ارزشی و پیشرفت کشور از یکسو و جایگاه منطقه‌ای و جهانی ایران از سوی دیگر ارتباط دارد و ایران حاضر به دست کشیدن از حقوق مشروع خود نیست.

هیچ یک از مسائل گذشته میان دو کشور به اندازه برنامه هسته‌ای ایران، پتانسل مذاکره جدی و استراتژیک آمریکا با ایران را نداشته است. ماهیت موضوعات سابق به گونه‌ای بوده که دو کشور را از یکدیگر دور می‌کرد. به عنوان مثال آمریکا و ایران در عراق مشترکاتی داشتند، اما از آنجا

که ایران یک مدعی منطقه‌ای است و اعتقاد به تثبیت نقش خود در منطقه دارد، نقش‌های دو کشور در بسیاری از موارد با یکدیگر در تضاد است. ایران و آمریکا در مسأله فلسطین، حزب‌الله و حماس نیز نمی‌توانند با دو دیدگاه و دو بلوک‌بندی مستقل به گفت و گو و همکاری بنشینند. اما برنامه هسته‌ای ماهیتی دارد که ایران و آمریکا را مجبور به ورود در بازی برد-برد می‌کند؛ چراکه هر دو مجبورند موضوع را به گونه‌ای حل و فصل کنند که به نفع دو طرف باشد. آمریکا باید انتخاب کند که در موضوع هسته‌ای، یا وارد جنگ با ایران شود یا این برنامه را در قالب برد-برد حل و فصل کنند. به نظر می‌رسد که آمریکا مجبور به انتخاب راهکار دوم خواهد شد؛ چرا که ورود به جنگ خطراتی را برای منافع و امنیت ملی آمریکا در منطقه به دنبال خواهد داشت. ضمن آنکه اوپاما در داخل آمریکا به عنوان چهره‌ای مخالف جنگ شناخته می‌شود و افکار عمومی جهانی نیز دیگر موافق سیاست‌های جنگ‌طلبانه آمریکا نیست. در اواخر دوران جرج بوش، برنامه هسته‌ای ایران، زمینه‌های نزدیکی بوش به ایران را فراهم ساخت؛ اما او با یک حکومت ایدئولوژیک، بحث محور شرارت و فشارهای شدید، رابطه با ایران را آغاز کرده بود و دیگر نمی‌توانست در اواخر عمر کاری خود کلیه استراتژی‌های سابق را زیر سؤال ببرد. بر این اساس تا لحظات آخر هم مسأله تغییر رژیم را در مورد ایران به کار برد. اما زمانی که اوپاما بر سر کار آمد به دلیل ضرورت بازنگری در سیاست خارجی آمریکا در جهان و خروج از یکجانبه‌گرایی بوش، مجبور به بازتعریف استراتژی‌های سیاست خارجی آمریکا شد. در این خصوص تئوری‌های مربوط به قدرت هوشمند و مذاکره با قدرت‌های دوست یا رقیب برای حل معضلات جهانی و منطقه‌ای بخصوص در خاورمیانه را مطرح کرد. با مسأله هسته‌ای ایران، برای اولین بار واشنگتن متوجه شد که ایران به موقعیت استراتژیکی - یعنی تأکید بر ادامه غنی‌سازی مستقل - دست یافته که به ایران نقش یک قدرت منطقه‌ای و حتی جهانی می‌دهد و این امر، نه تنها توازن قوای سنتی را در خاورمیانه به هم می‌زند، بلکه یک چالش جدی برای هژمونی سنتی قدرت‌های بزرگ است. این موضوع آمریکا را مجبور می‌کند که برای مهار ایران، وارد گفت و گوهای استراتژیک با این کشور شود. بر همین اساس نیز نشانه‌های نزدیکی دو کشور رو به افزایش است. البته تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ایران قابلیت عملی شدن گفت و گوها میان دو کشور بیشتر بود.

در این میان پارادوکس تحریم‌های جدید نیز مطرح است، اما باید توجه داشت که این تحریم‌ها با هدف ادامه دیپلماسی با روش دیگر، اتخاذ شده‌اند و بیشتر یک بیانیه سیاسی است. آمریکا به

خوبی می‌داند که تحریم‌های جدید، سیاست هسته‌ای ایران را تغییر نمی‌دهد؛ اما امید دارد که تحریم‌ها بتوانند دست امریکا را در مذاکرات احتمالی آینده بالا برده و ایران را به میز مذاکره با پذیرش شرایط جدید بکشاند (جودیتز، ۲۰۱۰: ۱۲۹).

بنابراین در دوران اوپاما ایران و امریکا چند قدم بسوی گفت و گوهای استراتژیک نزدیک شده‌اند. هر چند شخصیت اوپاما در این خصوص نقش داشت اما عنصر و شرایط زمانی و ورود یک مسأله استراتژیک به روابط دو کشور یعنی موضوع هسته‌ای باعث شد که ایران و امریکا برای اولین بار به سوی گفت و گوی واقعی و کارساز بروند و این روند همچنان ادامه دارد. آمریکا در طول تاریخ خود با هیچ کشوری وارد گفت و گوهای استراتژیک نشد مگر آنکه احساس کرد طرف مقابل، توان بلوک‌بندی و تأثیرگذاری مستقل و به چالش کشیدن نقش امریکا را در یک منطقه دارد. برنامه هسته‌ای ایران ضمن اینکه چالش‌های جدی را در روابط دو کشور وارد کرده، همچنان تنها موضوعی است که می‌تواند دو کشور را وارد گفت‌وگوهای استراتژیک کند. جمهوری اسلامی ایران نیز باید از فرصت گفتگو در شرایط برابر سیاسی استفاده کند.

منابع

- اطاعت، جواد (۱۳۸۸)، «ایران و آمریکا: رویارویی یا تعامل؟»، *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال ۲۳، شماره ۱۱ و ۱۲.
- برژینسکی، زبگنیو و گیتس، رابرت (۱۳۸۷)، «لزوم رویکرد جدید آمریکا در قبال ایران»، ترجمه: وحید مجتبی امیری، *مجله اطلاعات بین‌المللی*، سال ۲۱، شماره ۳ و ۴.
- حسینی، حسن (۱۳۸۹)، «دکترین اوپاما»، *مجله چشم‌انداز ایران*، شماره ۶۲، ص ۱۸۹.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۸)، «آمریکا و دگرگونی در استراتژی کلان»، *مجله پژوهش حقوق و سیاست*، سال ۲۱، شماره ۱۵۳-۱۵۲.
- رایت، رابین (۱۳۸۷)، «ایالات متحده و ایران: جنگ سرد جدید»، مترجم: مصطفی زهرانی، *مجله سیاست خارجی*، سال ۲۲، شماره ۴.
- قاسمی، مه‌رسان (۲۰۰۹)، «ارزیابی سند راهبرد امنیت ملی آمریکا و تغییرات احتمالی آن در دوره اوپاما»، قابل دسترسی در آدرس:

<http://strategicreview.blogspot.com/2009/03/blog-post-7871.html>

- مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر (۱۳۸۷)، «روابط ایران و ایالات متحده از دیدگاه شورای روابط خارجی آمریکا»، (۱۳۸۷)، **بولتن ویژه مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر**، تهران، شماره: ۸۷/۱۰۴/۳۴

- Baldor, Lolita. (2009) "Under Obama War on Terror Catchphrase Fading", *Financial Times*, 11 June, p:7
- Bush. W.J.(2008), *The National Security Strategy of the United States of America*. (New York) Macmillan Press,p:168.
- Cordesman, Anthony(2009), "The U.S. and Iran Options for Cooperation". Csis.org, *Middle East Studies Program*, 10 may, p: 66.
- Gaystolberg, Sheryle(2009), "Leading Military in the War, But Not as a War President", *New York Times*, 22 March.
- Gerecht, Reuel(2010), " Regim Change in Iran?", *The Weekly Standard*, 14 June, p:9
- James, Phillip(2009), " The Rise of Iran Reformers Requires a Cautious U.S. Response", *Financial Times*, 25 February, p:11
- Judiths, Yaphe. (2010) " U. S – Iran Relations: Normalization in the Future?", *Strategic Forum*, No, 188, January.
- Katzman, Kenneth(2008) "Iran: US Concerns and Policy Response", *International Security*,18 April, p:19
- Lodgard, Svere(2010), " Bombing Iran: Is it Avoidable?", in: Iran Nuclear Program, Realities and Riper Cessions, *Stanford Law Review*, 5 May.
- *New York Times*, March 12, 2009
- Obama. B. (2009) " Barack Obama and Joe Baiden's Plan to Secure America and Restore our Standing in the World", *Driven from Obama's Speech in Washington D.C.*, July 15,
- Obama. B.(2009) "Strengthening our Common Security by Investing in our Common-Humanity", *International Security*,26 July.
- Pollack, Kenneth. (2010) " Taking on Tehran", *Foreign Affairs*, (March, April).
- *Washington Post*, March 14, 2009.
- *Washington Post*, March 27, 2009.
- Woodward, Bob(2008), *Bush at War*, New York: Simon and Schuster.
- Zones, Stephen (2008) "The U.S. and Iran: Democracy, Terrorism, and Nuclear Weapons", *Foreign Policy in Focus*, 26 July.